



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵) إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ (۶)﴾

قرآن کریم ضمن هدایت به معارف الهی آن مسائل علمی را هم بازگو می فرماید یعنی هم ﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ﴾ هست هم ﴿وَالْحِكْمَةُ﴾ هست هم ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾^۱ هست راه تعلیم هم غالباً به این است که آن اصول و مبانی کلی را ذکر می کند بعد ما را دعوت به تدبر می کند این «علینا إلقاء الأصول و علیکم التفريع» که ائمه علیهم السلام فرمودند تقریباً سیره قرآنی دارد ذات اقدس اله در قرآن کریم اصول کلی علمی را ذکر می کند بعد بشر را وادار به تدبر می کند تا عالم شوند جریان انسان شناسی اینطور است دریا شناسی اینطور است صحرا شناسی اینطور است اگر کسی می گوید علم فیزیک و مانند آن در قرآن هست منظور این نیست که همانطوری که روایت صحیحۀ حماد جریان نماز را بازگو بکند که «أوله التكبير آخره التسليم» تمام جزئیات را بیان بکند مسئله علمی که تعبدي نیست تحقیقی است لذا آنچه را که در دسترس بشر نیست با فکر حل نمی شود آنها را مبسوطاً بازگو می کند که روزه چیست نماز چیست حج چیست اگر مثلاً نعل آن محرم و حاجی به گردن این گوسفند آویخته شد این علامت تلبیه

است یا رمی جمره باید باشد هفت تا باید باشد نه شش تا و نه هشت تا، اینها يك چیزی نیست که عقل بشر به آنها دسترسی داشته باشد اینها را بازگو می‌کند دین اما زمین چیست آسمان چیست دریا چیست ماهیها چگونه به دنیا می‌آیند چگونه زاد و ولد دارند آبیان چطورند خشکی زیان چطورند ذو حیاتین چطورند اینها خطوط کلی را ذکر می‌کنند بعد به بشر می‌فرمایند که شما تدبیر کنید بقیه چیزها را بفهمید من ابزار فهم را هم به شما دادم به نام عقل این يك مطلب. مطلب دوم آن است که اگر گفته می‌شود که مثلاً ریاضی یا فیزیک یا طب اینها علوم اسلامی است نه یعنی فقط جهتش باید اسلامی باشد انسان برای رضای خدا درس بخواند و درست به کار بگیرد اینها اصلاً صبغه اسلامی دارد اصولی که ما می‌گوییم علم اسلامی است یعنی چه الآن اصولی که رایج است در حوزه‌ها جزو علوم اسلامی است فقه هم جزو علوم اسلامی است اصول هم جزو علوم اسلامی است اصول بخشهای مهمش را که شما بررسی کنید می‌بینید تدبیر اندیشمندان اسلامی را بیار آورده از اولش شروع کنید علم، موضوع می‌خواهد یا نه موضوع علم چیست اقسام وضع، استعمال لفظ در اکثر از معنی، پیدایش مترادف و غیر مترادف، صحیح و اعم، بساطت و ترکیب مشتق، هیچ کدام از اینها نه در آیه است نه در روایت است تا برسیم به آن مسائل عمیقترش که آیا امر بشود مقتضی نهی از ضد هست یا نه ضد عام داریم ضد خاص داریم آیا مقتضی هست آیا مقتضی نیست تا برسیم به عمیقتر از اینها که مسئله اجتماع امر و نهی هست آیا امر و نهی يك جا ممکن است جمع بشوند یا جمع نشوند، وحدت معنوی باعث وحدت عنوان است یا تعدد عنوان باعث تعدد معنوی است اینها همه عقلی ناب است اینها تازه در مباحث لفظی اصول است در بحثهای استصحاب و اینها هم که خب روشن است برائت هم روشن است يك گوشه‌اش را به عنوان حدیث رفع شارع مقدس بیان فرمود انحاء و اقسام برائت راجع به ارتباطی، استقلالی خب بحث برائت هم از بحثهای دشوار اصول است دشوارتر از آن و پیچیده‌تر از آن مسئله استصحاب است استصحاب

کلاً به يك نصف خط بسته است یعنی «لاتنقض اليقين بالشك» بارها به عرضتان رسید اگر يك طلبه‌ای خیلی درس خوان باشد فاضل باشد متدین باشد جدی باشد این حداقل باید پنج سال زحمت بکشد تا این نصف خط را بفهمد «لاتنقض اليقين بالشك» که بیش از يك نصف خط نیست که مرحوم شیخ هم مستحضرید فرمود ما سه چهار تا روایت زرارہ اینها را آوردیم برای تظافر که سند درست بشود وگرنه اصل استصحاب «لاتنقض اليقين بالشك» ولی وقتی به دست مرحوم شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه و آخوند خراسانی و این بزرگوار و فحول از علما افتاد، شده محصول درس پنج ساله يك طلبه اعم از سطح و سطح ابتدایی و سطح میانه و سطوح عالی و درس خارج فقط بخواهد در استصحاب کار بکند این پنج سال زحمت می‌خواند استصحاب معالم را می‌خواند یا حلقات را می‌خواند یا اصول مظفر را می‌خواند استصحاب رسائل را می‌خواند استصحاب کفایه را می‌خواند استصحاب خارج را بخواند این خیلی جدی باشد پنج سال باید بخواند و کل اینها هم برای فهمیدن يك نصف سطر است خب آیات قرآنی که سندش از آن روایت زرارہ بالاتر است محتوایش که خیلی قطعی‌تر است اگر به دست فحول از علما برسد آن وقت معلوم می‌شود که ﴿أَنَّ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾^۲ یعنی چه اینها با هم یکی بودند ما جدایشان کردیم یا ﴿خَلَقَ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾^۳ این يك سطر می‌شود هفت هشت سال درس این می‌شود تدبر در آیه قبلاً به عرضتان رسید گاهی انسان میوه چینی می‌کند خب قرآن چون سفره خدا است هر کسی به هر اندازه‌ای که مختصر هم درس خوانده باشد ممکن نیست خدمت قرآن برود بی بهره برگردد اینطور خدا سخن گفت ﴿هَدَىٰ لِلنَّاسِ﴾^۴ است هر کسی به اندازه خودش از درخت قرآن میوه می‌چیند اما او دیگر درخت بکار نیست او دیگر

۲ - انبیاء، ۳۰.

۳ - یونس، ۳.

۴ - بقره، ۱۸۵.

باغبان نیست در جریان شمس و قمر يك فصل است در جریان لیل و نهار يك فصل است در جریان آیه يك فصل است در جریان علما يك فصل است در جریان متقیان يك فصل این پنج فصل را در این دو تا آیه باید که نهادینه دید که شمس و قمر چه کاره‌اند لیل و نهار چه کاره‌اند علما چه کاره‌اند متقیان چه کاره‌اند آیت و علامت است یعنی چه يك سلسله بحثها را قرآن با علما و اندیشمندان و دانشمندان و سپهر شناسان و کیهان شناسان و اختر شناسان چه مسلمان چه غیر مسلمان دارد يك سلسله بحثهایی هم با مومنان و متدینان دارد که اینها برای يك هدفی خلق شدند درباره شمس و قمر که کل مجموعه سماوات و ارض را در سوره مبارکه انبیا دارد که مگر نمی‌بینید که ﴿أَنَّ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾^۵ یعنی شما اگر بررسی کنید برای شما روشن می‌شود که اینها يك منظومه بودند يك واحد بودند بعد اینها را ما از هم جدا کردیم مثل اینکه الآن شما پشت سر هم می‌شنوید که ستاره‌ها تولید می‌شوند يك کره‌ای از کره دیگر جدا می‌شود این است که می‌گویند حالا چند سال قبل چند هزار سال قبل چند میلیون سال قبل مثلاً زمین يك کره مذابی بود از شمس جدا شد به این صورت درآمد خب اگر يك کیهان شناسی روی آن کار بکند یا عده زیادی کار بکنند معنای رتق بودن آسمان و زمین و بعد فتق شدن مشخص می‌شود بعد فرمود اینکه شما از دور می‌بینید ماه نور دارد شمس هم نور دارد اینچنین نیست که هر دو نور داشته باشند یکی دارد یکی می‌گیرد به شمس نور دادیم به قمر گفتیم از او بگیر و گرنه قمر می‌گویند صدای قمر از دور خوش است و گرنه آدم از نزدیک که برود يك حفره‌ای بیش نیست يك مشت سنگ و خاک بیشتر نیست وقتی آدم وارد کره قمر شد دیگر نور نمی‌بیند که خب فرمود به اینکه این نور ندارد ضیاء مال شمس است در همه موارد بین شمس و قمر فرق گذاشته که یکی ضیاء است یکی نور است یکی چراغ است مثلاً یکی در سایه چراغ است اینطور چیزها است

پیشینیان از راه خسوف و کسوف و اینها متوجه شدند که قمر از خودش نور ندارد برای اینکه اگر در این سیر زمین بین قمر و شمس فاصله بشود سایه زمین بخورد به چهره قمر قمر را ظل می‌گیرد این می‌شود خسوف واقعاً قمر تاریک می‌شود معلوم می‌شود که قمر روشن نیست اگر روشن بود خب حالا اگر زمین بین شمس و قمر فاصله شد سایه زمین خورد به قمر چرا قمر باید تاریک باشد؟ قمر را واقعاً ظل می‌گیرد آن وقتی که ماه در سایه زمین قرار می‌گیرد اما در جریان کسوف یعنی مال شمس زمین را ظل می‌گیرد نه شمس را اینکه ما می‌گوییم آفتاب را ظل گرفته این در وصف به حال متعلق موضوع است در حقیقت ما را ظل گرفته یعنی قمر بین زمین و آفتاب قرار می‌گیرد آن سمت قمر شفاف و روشن است چون نور می‌گیرد کره قمر هم يك کره خاکی است سایه دار است سایه‌اش می‌خورد به زمین ما که در زمین هستیم در سایه قمر قرار می‌گیریم زمین را ظل گرفته است اینجا معلوم می‌شود که زمین هم ذاتاً روشن نیست خب این معلوم است این را سابقها از راه خسوف و کسوف می‌فهمیدند که کدام ستاره بالا است کدام ستاره پائین است کدام ستاره از خود نور دارد کدام ستاره از خود نور ندارد اینها اما الآن که دیگر بین الرشد شد مسئله رفتند و مسافر پیاده کردند و دیدند که این هم يك مشت سنگ و کلوخ بیش نیست و صدای قمر از دور شنیدن خوب است و گرنه خودش روشن نیست این جمله‌ها برای دعوت علما است فرمود شمس را ضیاء قرار داد قمر را نور قرار داد این تعبیر اینکه او چراغ است و نور می‌دهد و قمر نور ندارد این در آیات فراوانی آمده به تعبیرات گوناگون این مضمون در آیات زیادی آمده به تعبیرات گوناگون در سوره مبارکه نبأ بعد از جریان لیل و نهار که فرمود ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾^۶ که يك نحوه اختلافی بین لیل و

نهار است که دو بحث اختلاف لیل و نهار مطرح می شود آنجا بعد از بازگو کردن لیل و نهار می فرماید ﴿وبنينا فوقكم سبْعاً شَدَاداً * و جعلنا سراجاً وهاجاً﴾^۷ که می شود شمس.

سؤال: جواب: چرا دیگر علما به همینها احتجاج کرده بودند دیگر، چرا در آن زمان قدیم از راه رصد معلوم بود نه از راه مسافری و اینها آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مبارکه نوح است پانزدهم و شانزدهم ﴿الم تروا كيف خلق الله سبع سموات طباقاً * و جعل القمر فيهنّ نوراً و جعل الشمس سراجاً﴾ این سراجی که در سوره نبا است معلوم می شود شمس است برای اینکه در سوره نوح فرمود که شمس را چراغ قرار داد و قمر را نور معلوم می شود آن نورش را از این می گیرد این تفصیل قاعده شرکت است در سوره مبارکه قصص به این صورت بیان کرد منتها لیل و نهار است که حالا در بحث لیل و نهار خواهد آمد یعنی آیه ۷۱ به بعد سوره قصص این مربوط به لیل و نهار است که او را در مرحله دوم ذکر می کنیم در سوره مبارکه فرقان آیه ۶۱ دارد ﴿تبارك الذي جعل في السماء بروجاً و جعل فيها سراجاً﴾ که شمس است ﴿و قمراً منيراً﴾ که مال قمر است باز جریان لیل و نهار را ذکر می کند که بعد خواهیم گفت اینکه فرمود ﴿جعل الشمس ضياءً والقمر نوراً﴾ اضافه فرمود که ما يك تقويم طبيعي درست کردیم شمس چون وضعش روشن نیست بالاخره از خودش نور دارد همه جایش روشن است و همیشه هم روشن است معلوم نیست که اول ماه چه وقت است وسط ماه چه وقت است آخر ماه چه وقت است اما قمر چون از خودش نور ندارد و نور را از شمس می گیرد این حرکات گوناگونی دارد این تحولات و نسب گوناگونی دارد این حیثیتهای متفاوت باعث تفاوت نور او می شود گاهی هلال است گاهی بدر است گاهی محاق است این به خوبی مشخص می کند که اول ماه چه وقت است وسط ماه چه وقت است آخر ماه چه وقت است لذا ما این را به صورت يك تقويم

دیواری برای شما قرار دادیم برای همیشه الآن هم همینطور است اینطور نیست که حالا بشر حالا ساعت پیدا کرده
تقاویم دیگر پیدا کرده نیازی به قمر نداشته باشد فرمود ما برای این منزل منزل حالا یا بیست و نه منزل یا سی
منزل قرار دادیم این قمر اینها که حرکت عمومی شان که سرجایش محفوظ است اما حرکات ویژه و مخصوص هر
کدام جدا است قمر شبانه روزی دوازده الی سیزده درجه این مدار سیصد و شصت درجه را طی می کند و سیرش
هم از مغرب است به مشرق یعنی از غرب طلوع می کند به شرق می رود شما اول ماه که می بینید ماه را به صورت
هلال در کرانه غرب استهلال می کنید یعنی اول مغرب ماه را در افق غرب می بینید هفتم ماه تقریباً ماه را چند درجه
بالتر نزدیک سمت الراس تان می بینید اول مغرب چهارده ماه که شد اول مغرب ماه را در وسط سماء بدر می بینید باز
اول مغرب در بیست و پنجم به بعد می بینید ماه در آن کرانه های شرق است آخرهای ماه یعنی بیست و هشت و
بیست و نه اینها کم کم به محاق می افتد که وقتی طلوع می کند شمس او را تعقیب می کند شبانه روز دوازده الی سیزده
درجه از غرب به طرف شرق می آید و این هم نشانش فرمود این برای اینکه شما کارهایتان را انجام بدهید برابر با
تقویم قمری معلوم می شود که اول ماه چه وقت است وسط ماه چه وقت است آخر ماه چه وقت است اگر گفتیم
شهر حج روی همین حساب است اگر گفتیم شهر حرم روی همین حساب است اگر گفتیم عده وفات روی همین
حساب است عده غیر وفات روی همین حساب است تمام کارها را برای همه بشر روی همین جریان قمر حل کردیم
هر کسی با ماه تماس داشته باشد می تواند بفهمد که اول ماه چه وقت است وسط ماه چه وقت است آخر ماه چه
وقت است و این ماه عوض شده یا نه سلخ دارد یا نه و مانند آن که ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ

والحج^۸ مردم کارهایشان را با این تنظیم تحولات گوناگون ماه انجام می‌دهند و جریان حج را هم با این می‌شناسند.

سؤال: جواب: بله، چون وصف ذکر کرده به معنای خلق که نیست ﴿جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾

سؤال: جواب: این تبعی هم هست دیگر نه جعله نوراً او را نور و منیر قرار داد شمس را ضیاء قرار داد جعلی

است که دو مفعول می‌گیرد طوری است که ذات اقدس اله شمس را مثل چراغ جعله سراجاً وهاجاً سراجاً منیراً او

را صاحب نور قرار داد در حقیقت او دارای نور است و قمر را مستنیر قرار داد ﴿وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ﴾ یعنی برای قمر

منزل منزلها قرار داد اسامی این منزلها هم در کتابهای تفسیر آمده چرا این کار را کرد ﴿لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ﴾ ساها

ماهها اشهر حج اشهر حرم عده وفات اینها را بشناسید و حسابایتان را مشخص کنید دیونی که

دارید سفر و حضرتان و سایر محاسباتتان را با این تقویم قمری حل کنید يك بحث در این است که آیا لیل مقدم

است یا نهار که آن در آیه بحث اینکه درباره شمس و قمر آیات فراوانی ذکر کرد بعد هم به عده‌ای فرمود به اینکه

آن آیه‌ای که قرائتش سجده واجب دارد که شمس گرچه بزرگ است و ضیاء دارد قمر گرچه مشکل شما را حل

می‌کند اما شمس و قمر آفرین را بپرستید نه خود شمس و قمر را آن آیه‌ای که تلاوتش سجده واجب دارد مضمونش

این است که شما این ستاره‌ها و این ماه‌ها و قمرها اینها را عبادت نکنید کسی را عبادت کنید که اینها را آفریده

است فرمود اینهایی که ما خلق کردیم که منظم هستند هدفمند هستند خدا خالق است نظام فاعلی و خود اینها با

نظم اداره می‌شوند نظام داخلی هدفمند هستند نظام غایی این سه نظام یعنی نظام فاعلی نظام داخلی نظام غایی این

در بیانات نورانی حضرت موسای کلیم (سلام الله علیه) هست که در سوره طه آمده ﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ

خلقه ثم هدى ﴿٩﴾ که خالق خدا است و نظام داخلی اینها هماهنگ است اینها هم هدفمند هستند به هدف هم می‌رسند در اینجا فرمود اینها را خداوند خلق نکرد مگر بالحق یعنی هدفمند هست پس خدا آفریدگار اینها است این نظام فاعلی اینها هم منظم هستند یکی شمس یکی ضیاء دارد یکی نور دارد و آنچنان منظم است که تمام حساب و کتاب خودتان را می‌توانید با او هماهنگ کنید و اینها به حق آفریده شدند اینطور نیست که بگردند و بعد بیوسند اینها می‌گردند پوچ نیستند برای اینکه به جایی برسند اگر يك چیزی می‌گشت و بعد نظیر فرفرها بعد می‌ایستاد و می‌پوسید خب می‌شد باطل می‌شد لهو و لعب می‌شود بازی اما اگر بالحق باشد بازی نیست هدف دارد پوچ نیست مقصدی دارد مقصودی دارد به آن هم می‌رسد ﴿ما خلق الله ذلك إلا بالحق﴾ بحث بعدی این است که این حرفها حرفهای عالمانه است ما این آیات تکوین را یعنی قمر را جدا کردیم شمس را جدا کردیم آسمان را جدا کردیم زمین را جدا کردیم ماهها را از هم جدا کردیم منازل را از هم جدا کردیم اینها برای تشویق علمی عالمان است هم در نظام تکوین این آیات خودمان را جدا جدا و گوناگون بازگو کردیم هم در کتاب تدوین یعنی آیات قرآنی اینها را جدا جدا بحث کردیم تا شما عالم بشوید این معنای کیهان شناسی اسلامی است آنطوری که اصول علم اسلامی است وگرنه نباید توقع داشته باشید به اینکه بساطت و ترکب و مشتق هم در روایات باشد امر به شیء مقتضی نهی از ضد است هم در آیه باشد اجتماع امر ونهی جایز است یا نه این هم در حدیث باشد اینطور نباید باشد «علینا إلقاء الأصول و علیکم التفریع» خب بعد فرمود ﴿يَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ حالا یا مسلمان یا کافر بالاخره ما کار عالمانه کردیم ما کار عالمانه کردیم اینها علم هم است بعد می‌فرماید به اینکه این شمس و قمر باعث پیدایش لیل و نهار هم هست لیل و نهار هم منظم است ﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يَتَّقُونَ ﴿١٩﴾ وقتی سخن از آیت بودن آیت الهی بودن است با متقیان کار دارد آیت الهی برای همه است حتی يعلمون حتی برای مسلمان حتی برای کافر مثل اینکه قرآن ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾^{۱۹} است اما آن کسی که از این آیه و علامت طرفی می‌بندد مردان با تقوا هستند و گرنه آن بخش اولی هم که آیات است ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ برای آن است که اینها به جایی برسند و چیزی یاد بگیرند و موحد بشوند فرمود ﴿إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْتَقُونَ﴾ اختلاف به چند معناست و به غالب این معانی هم قرآن کریم آیه دارد اختلاف يك وقت به معنی رفت و آمد است که یکی خلیفه دیگری قرار بگیرد خلف دیگری قرار بگیرد اینکه ما به ائمه علیهم السلام عرض می‌کنیم «السلام علیکم یا مختلف الملائكة» یعنی شما ذوات مقدس طوری هستید که فرشتگان آنجا رفت و آمد می‌کنند مختلف ملائکه هستید یا «اختلاف أمتی رحمة» گفتند یکی از معانی اش همین است یعنی رفت و آمد، دید و بازدید، صله رحم کردن، از یکدیگر با خبر بودن، دیگری ترك نکردن طرد نکردن، اینها رحمت است این يك معنای اختلاف این همان است که آیه دارد که ﴿جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خَلْفَةً لِّمَن أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ اختلاف به این معنا یعنی یکی را خلیفه و جانشین دیگری قرار می‌دهد این ﴿خَلْفَةً لِّمَن أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ آیه ۶۲ سوره مبارکه فرقان است ﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا﴾* و هو الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خَلْفَةً ﴿٢٠﴾ یعنی جعل النهار خلفةً للَّيْلِ و جعل اللَّيْلَ خلفةً للنَّهَارِ یکی خلیفه دیگری است در ذیل این آیه روایاتی هست که اگر کسی از انجام عبادتهای شب محروم شد بالاخره روز می‌تواند قضا بجا بیاورد چون روز خلفه و خلیفه و جانشین شب است حالا نگوید حالا نماز شب فوت شده از دست من رفته نه قضایش را روز می‌شود انجام داد آن عبادتهای شبانه اگر فوت بشود در روز می‌شود قضا انجام داد در ذیل این آیه آن روایت

هست این را به آن می‌گویند خلفه خلیفه و اختلاف. اختلاف در مقابل تخلف است. تخلف آن است که این شیء گاهی فوت بشود از بین برود جانشین هم نداشته باشد، اختلاف آن است که این شیء که از بین رفت چیز دیگر جای او می‌نشیند این که می‌گویند دین نه اختلاف دارد نه تخلف، صراط مستقیم نه اختلاف دارد نه تخلف، یعنی يك اتوبان شفاف است دیگر فراز و نشیب ندارد که يك چیزی جای اینها را بگیرد يك، یا خودشان از بین بروند يك گوشه‌ای فوت بشود بدون جانشین دو، احکام الهی اینطور است نه اختلاف دارند صراط مستقیم می‌گویند لا اختلاف فيه ولا تخلف. اختلاف آن است که این شیء برود خلیفه و جانشین او بیاید، تخلف آن است که این شیء برود بدون خلیفه. در صراط مستقیم در احکام دین در متون اسلامی اینچنین نیست که يك وقتی این حکم باشد يك وقت يك چیز دیگر هر چیزی سر جای خودش باید باشد یا يك وقتی يك چیزی این باشد وقت دیگر اصلاً برداشته بشود اینطور نیست مقام امتثال غیر از مقام جعل حکم است خب ﴿خَلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْكُرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾^{۱۱} این معنای اختلاف است که چیز خوبی است و این هم کار خوبی است برای انجام حوائج. قسم دوم اختلاف این تفاوت لیل و نهار است يك وقت است که بهار می‌شود این: بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار، لیل و نهار هر دو دوازده ساعت هستند یا اعتدال ربیعی است یا اعتدال خریفی است این تفاوت نکند لیل و نهار آن وقت خوش بود دامن صحرا و گرنه غیر از اعتدال ربیعی و اعتدال خریفی مرتب می‌بینید از اول فروردین کم کم روزها شروع می‌شود به بلندتر از شبها شدن و شبها کوتاهتر شدن تا برسد به اول تابستان دوباره کم کم برمی‌گردد روزها بلند می‌شود شبها کوتاه تا برسد به اول اعتدال خریفی و پائیز که تقریباً لیل و نهار مساوی هستند آن وقت پائیز دوباره شروع می‌شود شب طولانی‌تر از روز تا برسد به شب یلدا که طولانی‌ترین شب است بعد هم از شب یلدا به بعد کم کم شبها کوتاه

می شود و رزوها بلند می شود تا برسد به اول فروردین که باز: بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار، این هست این نظم این اختلاف گاهی به صورت ﴿وَاللّٰهُ يَقْدِرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ﴾^{۱۲} آمده يك طایفه به صورت ﴿يَقْلِبُ اللّٰهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ﴾^{۱۳} آمده يك طایفه دیگر به صورت ﴿يُوجِلُّ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوْجِلُّ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾^{۱۴} آمده طائفه سوم شما دو تا نوار فرض کنید يك نوار سفید و يك نوار سیاه این نوار سیاه را می کشید می آورید در نوار سفید گاهی این نوار سفید می شود سیاه اینجا ﴿يُوجِلُّ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ﴾^{۱۵} گاهی این نوار سفید را بالا می برید می کشید آن نوار سفید را می برید بالا در آن نوار سفید که آن پوشیده می شود و این نوار سفید دیده می شود این می شود ﴿يُوجِلُّ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾^{۱۶} یوج یعنی یدخل در آن فصولی که روزها طولانی می شود روز را ذات اقدس اله در دو طرف یعنی بامداد و شامگاه در شب فرو می برد آن وقتی که شب طولانی می شود از دو طرف شب را در قوس النهار فرو می برد ﴿يُوجِلُّ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ﴾ یا ﴿يُوجِلُّ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾^{۱۷} گاهی ﴿يَكُوِّرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَ يَكُوِّرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ﴾^{۱۸} این طائفه چهارم این برای آن است که فصول چهارگانه تنظیم بشود فصول چهارگانه اگر تنظیم نشود که اقوات و ارزاق و اینها که مشخص نمی شود فرمود ﴿قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ﴾^{۱۹} یعنی در فصول چهارگانه بالاخره زمستانی می خواهد تابستانی می خواهد بهاری می خواهد پاییزی می خواهد تا ارزاق مردم تامین بشود اگر همه اش بهار باشد همه اش زمستان باشد همه اش تابستان باشد همه اش پاییز باشد که دیگر ارزاق تامین نمی شود پس این يك اختلاف دیگری

۱۲ - مزمل، ۲۰.

۱۳ - نور، ۴۴.

۱۴ - حج، ۶۱.

۱۵ - حدید، ۶.

۱۶ - حدید، ۶.

۱۷ - حدید، ۶.

۱۸ - زمر، ۵.

۱۹ - فصلت، ۱۰.

است هم عالمانه است هم حکیمانه و مدبرانه است هم هدفمند و آن سه چهار طایفه آیات دیگری که این اختلاف را می‌تواند معنا کند آیات تقدیر، آیات تقلیب، آیات ایلاج، آیات تکویر و مانند آن اینها می‌شود اختلاف اللیل والنهار اما آن بحثی که آیا شب مقدم است یا روز مستحضرید وقتی زمین کروی شد شمس هم کروی شد در اثر حرکت وضعی زمین شب و روز پدید آمد این بحث دیگر جا ندارد که ما بگوییم شب مقدم است یا روز بالاخره يك كره‌ای داریم به نام زمین و يك كره دیگری داریم به نام شمس این كره زمین حرکت وضعی که دارد در برابر شمس که قرار گرفته همیشه يك طرفش روز است يك طرفش شب دیگر اینچنین نیست که شب مقدم باشد یا روز فرض داشته باشد نعم چون آنطرف که سایه است شب است آن طرفی که مقابل است روشن است روز است و شب که ظلمت و تاریکی است تابع آن طرف است اگر این طرف رفت آن طرف تاریک می‌شود جا دارد که انسان بحث بکند که آن طرف اول تاریک شد یا این طرف آن هم معلوم نیست که چه وقت است این تاریک‌مند نیست پس درباره لیل و نهار نمی‌شود بحث کرد که کدام سابق هستند کدام لاحق اینها معاً. اما می‌شود بحث کرد که آن سمت كره زمین اول مقابل شمس بود یا این سمتش این فرض دارد اما اثر عملی ندارد لکن در بحثهای عبادی شب مقدم بر روز است یعنی کارها بر اساس ماه‌های قمری است اولاً و ماه‌های قمری هم با رویت هلال تامین می‌شود ثانیاً و رویت هلال هم در شب شروع می‌شود لذا شب مقدم است بر روز ماه مبارك رمضان شبش مقدم است بر روز شب جمعه شب مقدم است و مانند آن این يك بحث. مطلب دیگر این است که

سؤال: جواب: آن دیگر حالا ﴿والشمس تجري لمستقر لها﴾^{۲۰} می‌رساند لکن از اختلاف شاید نشود برای اینکه

با حرکت وضعی و انتقالی زمین تامین می‌شود خب. منتها ذات اقدس اله فرمود به این که خود این اختلاف حکیمانه

است حالا که قبول کردید شمس و قمر مخلوق ما هستند آن نظمی هم که دارند مخلوق ما است اگر اینها حرکت نمی‌کردند و ثابت بودند چه کسی اینها را می‌گرداند اگر کسی اینها را نگرداند حرکت وضعی و انتقالی نباشد شب و روزی پدید نیاید سال و ماه پدید نیاید که شما ذوب می‌شوید اصلاً جای زندگی نیست اینجا فرمود: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ إِلَهٍ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيَكُمُ بُضْيَاءٌ﴾ یا ﴿إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا بَلِيلَ تَسْكُنُونَ فِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ إِلَهٍ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيَكُمُ﴾^{۲۱} پس ما گذشته از خلق شمس و قمر لیل و نهار متعاقب هم خلق کردیم و گرنه اگر همیشه لیل بود ﴿مِنْ إِلَهٍ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيَكُمُ بُضْيَاءٌ﴾ همیشه روز بود ﴿مِنْ إِلَهٍ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيَكُمُ بَلِيلَ تَسْكُنُونَ فِيهِ﴾ آن را در بخشهایی از سوره مبارکه قصص و امثال ذلك فرمودند آیه ۷۲ سوره قصص ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ إِلَهٍ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيَكُمُ بَلِيلَ تَسْكُنُونَ فِيهِ﴾ خب چرا نمی‌بینید بالاخره يك کسی هست که اینها را می‌گرداند تحريك می‌کند دیگر آیه ۷۱ این بود ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ إِلَهٍ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيَكُمُ بُضْيَاءٌ أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴾ فلا تسمعون اینها ضمن اینکه رهبری عالمان را به عهده می‌گیرد هدایت متقیان را هم دربر دارد فرمود اینها آیات است اگر شما صاحب نظرید اینها آیات علمی ما است اگر صاحب بصرید اینها آیات دینی ما است هم برای صاحب نظر هم برای صاحب بصر آیه ذکر می‌کند در سوره مبارکه حجر فرمود به این که دو تا شهر است ما اینها را ویران کردیم شما وقتی که برای کالای تجاری از مکه به شام می‌روید این دو تا شهر سر راهتان است در این بزرگراه است اگر يك مقداری آثار فرهنگی میراث فرهنگی آثار باستانی را بشناسید يك قدری کند و کاو بکنید معلوم می‌شود که يك گروه متمدن اینجا زندگی می‌کردند شما وقتی حفاری می‌کنید يك آثار بلوری می‌بینید یا سفالی می‌بینید می‌فهمید که اینها چطوری زندگی می‌کردند در

سوره مبارکه حجر آیه ۷۵ به بعد این است که ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ و إِنَّهَا لَبَسِيلُ الْمَقِيمِ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿ بعد یکی دو آیه بعد فرمود ﴿و إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ امام آن بزرگراه را می گویند که آدم وقتی وارد آن بزرگراه شد دیگر گم نمی شود کاملاً به مقصد می رسد در آنجا فرمود به اینکه يَكْ عده متوسم هستند متوسم هم قبلاً معنی شده بود یعنی وسمه شناس یعنی شما شناس یعنی سمه شناس، سیما یعنی علامت، سمه، موسوم نه سیما یعنی صورت منتها حالا چون غالباً علامت در صورت است خیال می کنند سیما یعنی صورت موسوم و سَمَه، يَسْمَه، سیما، سیمه فعل مجهولش معلومش یعنی علامت فرمود آنها که متوسم هستند یعنی علامت شناس هستند آثار فرهنگی می دانند میراث فرهنگی می دانند اینها می دانند يَكْ اقوام متمدنی اینجا زندگی می کردند ما اینها را اینجا خاك كردیم حالا می خواهد مسلمان باشند یا می خواهد کافر اما آن بهره ای که ما از ارائه این سخنان می خواهیم ببرید آن است که بهره را متقیان می برند ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^{۲۲} برای میراث فرهنگی همانهایی که متوسم هستند و سمه شناس هستند سیما شناس هستند علامت شناسند خوب است اما برای مومنین فرمود ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ آیه یعنی چه؟ حالا این را عنایت کنید قرآن کریم خلیها را در خیلی از آیات به عنوان آیه ذکر می کند يَكْ آیه ای است که حکیم و مفسر و متکلمان عادی دارند که ماها مبتلا به همین هستیم برای ما همین هم مغتنم است آیه یعنی علامت یعنی آدم وقتی يَكْ چیزی را دید پی به ذی العلامه می برد خب این چیز خوبی است دیگر فرمود آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین است اینها آیات الهی هستند از اینها پی می برند حالا اگر حکیمانه یا متکلمانه کسی برهان اقامه کرد به هر برهانی به خدا رسید این يَكْ دید آیه ای دارد یعنی جهان برای او آیه و علامت است اما صاحب بصر که این معنای حکیم و متکلم را نمی فهمد که او می گوید جهان آیت خدا است یعنی چه؟ اول می آید

ترسیم می‌کند می‌گوید آیه دو قسم است يك آیه حقیقی داریم يك آیه اعتباری آیه اعتباری مثل اینکه اگر جایی پلاکارد زدند یا پارچه سیاه زدند یا پارچه سه رنگ زدند این آیه و علامت یا جشن است یا سوگواری یا اگر فلزی را گذاشتند روی دوش این آیه سرهنگی یا افسری او است این قرارداد است اولاً در اثر اختلاف بلاد و زمان و زمین فرق می‌کند ثانیاً و تکویناً اثری ندارد این از بحث خارج است آیات تکوینی مثل این که چمن آیه آب است گل آیه آب است اگر يك جایی گلی سبز شد رشد کرد چمنی سبز شد این آیه و علامت است که بالاخره يك آبی بود، دود آیت نار است معلوم می‌شود بالاخره يك آتشی هست که دود داشت دیگر خب اگر چمن آیت آب است و اگر دود آیت آتش است آیت هستند تکوینی هستند انسان چه مسلمان چه غیر مسلمان چه در مشرق عالم چه در مغرب عالم هر جا وقتی يك درختی دید يك چمنی دید می‌فهمد که يك آبی بود دیگر اما این چمن مادامی که سبز است آب را نشان می‌دهد وقتی پوسید و پژمرده شد و خاك شد دیگر آب نما نیست دیگر آب را نشان نمی‌دهد خب پس بعضی از چیزها آیت اعتباری هستند بعضی آیات حقیقی هستند ولی در يك مقطع خاص آیت هستند وقتی که از آن مقطع گذشتند دیگر آیت نیستند جهان که آیت حق است از سنخ آیت‌های اعتباری نیست یقیناً آیت تکوینی است و آیات تکوینی او هم از آن سنخ نیست که چمن آب را نشان می‌دهد برای اینکه چمن در يك حد خاصی آب را نشان می‌دهد موجودات جهان امکان در هر حال در هر شرایط ذاتاً صفتاً فعلاً اثراً به هر وضعی دربیاید آیت حق است در تمام این امور چهارگانه یعنی فی الذات والصفة والفعل والأثر اینچنین نیست که حالا این چمن خاك شد آیت حق نباشد ذات اقدس اله می‌فرماید اگر يك چیزی تاریك است آیت من است چه رسد به روشن اگر چیزی چیز است آیت من است ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مَبْصُرَةً﴾^{۲۳} شب بالاخره

ظل است ظلمت که نیست تا عدم که نیست یعنی آنجایی که سایه زمین است می شود شب آخر ظل غیر از ظلمت است بالاخره يك شيء است ولو ضعیف فرمود این تاریکی آیت حق است بعضی آیت تاریك حق هستند بعضی آیت روشن حق هستند خب آیا جهان که آیت حق است اینچنین است نه اینچنین هم نیست اگر اینچنین باشد حرف حکیم و متکلم درمی آید مشکل این وضع این است که مثلاً حالا این چمن که خاک شد باز آیت خدا است تراب که آیت خدا است حکیم و متکلم چه می فهمند؟ می فهمند که این ممکن است و ممکن واجب می خواهد یا حادث است حادث مبدا قدیم می خواهد یا منظمّاً خلق شدند هر نظمى ناظم می خواهد یا براهین دیگری که در کتابها هست خب آیا آیت بودن برای خاک و سنگ و گل مثل زوجیت اربعه هست حکیم قانع می شود متکلم هم قانع می شود که وصف ضروری است برای او بالضروره چهار زوج است بالضروره حجر و مدر هم آیت الهی هستند تا همین اندازه قانع می شود اما آن صاحب بصر که اینجا قانع نمی شود صاحب بصر يك قدری جلوتر می رود می گوید آیا حجر شيء ثبت له أنه آية الحق، مدر شيء ثبت له أنه آية الحق، که وزان آیت بودن برای حجر و مدر وزان زوجیت اربعه باشد؟ نه چرا چون زوجیت جنس و فصل اربعه نیست در ماهیت اربعه نیست در هویت اربعه نیست آن منطقه ممنوعه اربعه اربعه هست این زوجیت وصف لازم است هر لازمی رتبتاً از ملزوم دنبال است اگر رتبتاً از ملزوم دنبال است می گوئیم زوجیت مثلاً كيف مخصوص به کم است در مقوله كيف است و اربعه داخل در مقوله کم است اینها دو چیزند منتها لازم و ملزوم هستند و این آن صاحب بصر را قانع نمی کند آن وقت در درون اشیاء آیت بودن دیگر نیست یعنی اشیاء در درونشان خدا را نشان نمی دهند بیرون از محدوده ذات آیت حق هستند این حکیم و متکلم را قانع می کند صاحب نظر را قانع می کند اما به تعبیر سیدنا الاستاد علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه فرمود اسرار قرآن کریم بر این است که سراسر جهان ذاتاً، صفتاً، فعلاً و اثرأً آیت حق اند هیچ چیزی در

عالم هیچ حیثیتی ندارد که از آن جهت خدا را نشان ندهد پس آیت بودن برای ذرات عالم از سنخ زوجیت اربعه نیست که يك قدم دورتر باشد وقتی اینچنین شد اربعه به زوجیت می‌گوید حریم من محفوظ است تو لازم منی من ملزوم تو هستم اینجا که جای من است تو نباید بیایی ولی اگر این آیت بودن سرایت کرد به درون ذات آن ذات را پس می‌زند و به جای ذات می‌نشیند آن وقت سراسر عالم می‌شود آیت حق إنّ فی ذلك لآیتٍ للمتّقین.

والحمد لله رب العالمین